

دگرگونی سنایی و دگرگونی غزل پارسی

محمد سلگی^۱

^۱ دانشجوی رشته ی دبیری آموزش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید مقصودی همدان

چکیده

یکی از شاعرانی که مایه ی دگرگونی در سروده های ارجمند پارسی، به خصوص قالب غزل، گردید، حکیم ابوالمجد مجدود ابن آدم متخلص به «سنایی» است. در این پژوهش، ابتدا به وضعیت غزل در روزگار پیش از دگرگونی سنایی می پردازیم و می بینیم که غزلیات اندک آن دوران، با توجه به حال و هوای زمانه، گاه متوجه معشوق مادینه و گاهی متمرکز بر معشوق پسر، با توصیفات و کلماتی زنده، است. سپس به روزگاری می رویم که سنایی دگرگون شده و در تحول غزل پارسی اثرگذار ظاهر می شود؛ آن گونه که مفاهیم و مضامینی نو در اشعار می آفریند که سبک غزل، تا حدی، از دوره ی قبل، فاصله می گیرد. سپس از تأثیرات این سراینده ی بزرگ بر درونمایه ی اشعار پس از خود، سخن به میان می آید. آنگاه در بخش پایانی، مقایسه ی تطبیقی اشعار شاعر گرانمایه ی غزنه، از نظر ساختار و مفهوم با سه شاعر بزرگ گونه ی عرفانی ادبیات، یعنی مولانا، عطار و حافظ بیان می شود.

واژه های کلیدی: شعر، عرفان، غزل، سنایی

۱- مقدمه

با آفرینش دریای شعر عرفانی در سده ی ششم هجری، کشتی دیرینه روز ادبیات ایران، مسیر تازه ای یافت و ساحلی نو پیدا کرد.

آفریننده ی این دریا کسی نبود جز «حکیم سنایی غزنوی»؛ شاعر پرآوازه ی قرن پنجم و ششم ه.ق که با «حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه» جهان مثنوی و با «دیوان اشعار» دنیای قصاید و غزلیات را به وسیله ی عرفان، رنگی دیگر بخشید.

شاعر بنام تاریخ ادبیات ایران، چنان در شعر پارسی تحوّل ایجاد کرد که اکنون برای تفسیر غزل های شعرا، چنین تقسیم بندی می کنند: غزل پیش از سنایی و غزل پس از سنایی.

در این پژوهش، به تاثیرات سنایی در غزل پارسی می پردازیم و تلاش داریم از دریچه ای دیگر به حکیم غزنوی نگاه کنیم.

غزل پیش از سنایی

غزل در ادبیات کهن ما همواره با فراز و نشیب رو به رو بوده است؛ چنان که گاهی اوج و گاهی فرود و گاهی در سبک خراسانی قالب بی نام و گاهی در سبک عراقی قالب بنام. از همین رو پژوهش درباره ی این قالب شعری می تواند مفید و لذت بخش باشد.

«هرگاه تاریخچه ی غزل را از آغاز شعر فارسی مطالعه کنیم، می بینیم که تا آغاز قرن ششم، عصر تغزل یعنی قصیده است نه غزل. تا زمان سنایی (۵۳۵ ه.ق) قالب غزل خیلی کم است. در برخی از دیوان ها مثلاً ناصر خسرو و ازرقی هروی و لامعی گرگانی اصلاً غزل نیست و در برخی مانند رودکی و عنصری و منوچهری و ابوالفرج رونی بیش از دو سه غزل وجود ندارد و در شاعران دیگر هم نسبت غزل به قصیده بسیار ناچیز است. و هیچ بعید نیست که آن ها هم در اصل تغزلات قصایدی بوده باشند که قسمت مدح آن ها از بین رفته یا سروده نشده باشد. شاعران قرن ششم که معمولاً دو جنبه ای هستند و هم غزل و هم قصیده دارند، باز در اساس قصیده گو محسوب می شوند؛ مثلاً معزی در مقابل ۴۶۱ قصیده، فقط ۵۹ غزل دارد.

غزلیات قدیم کاملاً شبیه تغزل هستند و اسلوب آن ها اسلوب شعر خراسانی است. زبان ساده ای دارند و چندان از بدیع و بیان سود نبرده اند. موضوع آن ها عشق زمینی و مادی است و از عرفان یا معانی عالی و علو معشوق در آن ها خبری نیست.» (شمیسا، ۲۰۹: ۱۳۸۲)

پس باید دانست که تا پیش از حکیم سنایی، قالب غزل رواج چندانی نداشت و قصیده بود که ترکتازانه می تاخت؛ زیرا باعث درآمدزایی شاعران ستایش گو بود.

برای نمونه می توان به شعرای دربار افسانه ای و شکوهمند سلطان محمود غزنوی اشاره کرد که در حلقه ی ستایشگران، نام های بزرگی همچون فرّخی سیستانی و عنصری بلخی به چشم می خورد.

با این اوصاف، دیگر جایی برای درنگ های عارفانه و دلبرانه ای که به سنایی و عطّار و مولانا دست می داد، نبود؛ البته دوران ابتدایی زندگی حکیم سنایی - که همان پیش از دگرگونی او بود- به زندگانی فرّخی و همانندان او می ماند که در کتب بسیاری بر این سخن تأکید کرده اند.

از دیگر سو باید به این نکته هم توجه کرد که « بر اثر زیبایی کنیزکان ترک، اثر آنان در ادب فارسی بسیار است و علی الخصوص از وقتی که شعرا بر اثر کثرت صلات امرا، صاحب نعمت شدند و غلامان و کنیزکانی در دستگاه برخی از آنان جمع آمدند، معاشقات شعرای فارسی زبان و حتی امرای ایرانی با آنان فزونی گرفت.» (صفا، ۲۲۶: ۱۳۷۱)

حتی در توصیف شعرای این دوران می‌خوانیم که:

«فرّخی بیش از شاعران دیگر، دلبسته‌ی غلامان و برخی افراد سپاهی بود و در قصاید متعدّد که شاید شمارشان از ۲۰ افزون‌تر است، به ستایش «امردان» پرداخته است...

معزّی نیز با امردان سر و سرّی داشته و به بیراهه می‌رفته...

مسعود سعد سلمان هم از ذکر مطالب نامناسب در معاشرت با امردان بازنايستاده...

سنایی، پیش از تحول، شیفته‌ی رخ قصاب‌پسری بوده.» (وزین‌پور، ۷۶: ۱۳۷۴)

چنین شده بود که اگر هم غزلی گفته می‌شد، از چاشنی عرفان بهره‌ای نداشت و در همان جایگاه زمینی، حتی گاهی با پررنگ شدن جنبه‌ی اروتیک (erotic) توصیفات و کلمات، باقی می‌ماند.

برای نمونه، غزلی از معزّی نیشابوری که پیداست در توصیف دلبری‌ها و افسونگری‌های معشوق مذکر است. غزل را ببینید که خود گویای همه چیز است: (در بیت دوم، ساده زنج به معنی بی ریش است)

ترکی که همی بر سمن از مشک نشان کرد

یک‌باره سمن برگ، به شمشاد نهان کرد

تا ساده زنج بود، همه قصد به دل داشت

و اکنون که خط آورد، همه قصد به جان کرد

چون زلف بخرم بود، مرا پشت بخرم کرد

چون تنگ‌دهان بود، مرا تنگ‌جهان کرد

دل‌بسته مرا باز بدان بند کمر کرد

خون‌بسته مرا باز بدان بسته‌میان کرد

گفتم که کمر باز کنی، طبع دژم کرد

گفتم که مگر بوسه دهی، روی گران کرد

درجستم و بگرفتم و بنشاندم و گفتم:

یا رب! ز چنین روی نکو، صبر توان کرد؟!!

صد بوسه زدم بر دهن و زلفش و گفتم:

صد شکر مر آن را که چنین زلف و دهان کرد (معزی، ۷۷۷: ۱۳۱۸)

یا شاعری بلندپایه مانند انوری که ۶۶ تن (مقدمه دیوان انوری، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، به نقل از وزین پور، ۱۹) از شاهان، امیران، وزیران، مطربان، پهلوانان، بازرگانان، باغداران، مالداران، اهل بازار، کاسبان و مردم طبقات دیگر را مدح کرده و برخی را پس از مدح، هجو کرده (همان، ۱۹) چگونه می‌تواند محملی یا محفلی برای نگرش‌های فرازمینی پیدا کند؟!

نمونه ای دیگر از غزل پیش از سنایی، از فرّخی سیستانی که هم می‌تواند برای معشوق مادینه باشد و هم معشوق نرینه:

سیاه چشما! مهر تو غمگسار من است

به روزگار خزان، روی تو بهار من است

دلَم شکارِ سیه چشمکانِ توست و رواست

از آن که دو لبِ شیرینِ تو، شکارِ من است

به مهر تو دل من، وامدار صحبت توست

لب تو باز به سه بوسه وامدار من است

جفا نمودن بی جرم، کار توست مدام

وفا نمودن و اندیشه‌ی تو کار من است

اگر تو ماهی، گردونِ تو سرایِ من است

اگر تو سروی، بستان تو کنار من است (خطیب رهبر، ۱۲۰: ۱۳۸۶)

می‌بینید که غزل در دام تکرار اسیر آمده و تنها مضمونی که به ذهن شعرا خطور می‌کند، همان چشم و لب و بوسه و کنار و جفا و وفا و مسائل اینچنینی است و این زمان می‌طلبد که محتوای جدیدی به غزل پارسی که چندان به چشم نمی‌آید و سراینده‌گان، کم‌تر سراغش می‌روند، اضافه شود و حکیم سنایی این کار را کرد. کلمات، تعابیر و اصطلاحات جدیدی را وارد عالم ادبیات نمود که دنیای نویی برای شاعران دیگر به وجود آورد.

از سوی دیگر، با فروپاشی حکومت غزنویان و خوارزمشاهیان، از شکوه غالب و فراگیر قصیده نیز کاسته شد و به تدریج جای خود را به غزل داد. اکنون غزل آماده می‌شود که پس از سال‌های سال قهقرا، زمانی بیش از دو قرن، در اوج قرار بگیرد و فریاد حضور سردهد.

غزل پس از سنایی

با دگرگونی اندیشه‌های حکیم سنایی، در غزل و شعر پارسی هم دگرگونی‌های گسترده و چشمگیری ایجاد شد و نوع جدیدی از نظم، به نام «شعر عارفانه» ظهور کرد. شعر عارفانه‌ای که شمه‌ای از آن را می‌شد در رباعیات شیخ ابوسعید ابوالخیر و

دوبیتی‌هایی باباطاهر همدانی مشاهده کرد. البته همچنان مضامین همجنس‌گرایانه‌ی قبلی در شعر شعرای دیده می‌شود و این نوع شعر، هیچ‌گاه از ادبیات ما، به طور کامل، محو نشده.

برای توضیح غزل پس از سنایی، نخست به سخن استاد بزرگ، دکتر عبدالحسین زرّین کوب اشاره می‌کنم:

«[سنایی] اسلوبی به وجود آورده است که غالباً با هیچ اسلوب دیگر ملتبس نمی‌شود و به خود او اختصاص دارد.» (زرّین کوب، ۳۰۲: ۱۳۸۳)

نظر استاد بهاء‌الدین خرمشاهی هم قابل توجه است:

«شعر او [سنایی] پرشور، خوش بیان، متنوع و نصایح او دل‌ویز است. تأثیر سنایی بر حافظ چندان از نظر صوری و ساختاری نیست؛ بلکه بیشتر محتوایی است. ظاهراً نخستین شاعری است که قلندریات عارفانه سروده و حدیث از مطرب، میخانه و خرابات در میان آورده است. نخستین شاعری است که زندنواز است. تجاهر به فسق - به قصد ملامت شنوی و تهذیب نفس و زدودن ریا- و دُردنوشی و خرابات پروری و ترک مسجد و صومعه و روی آوردن به خرابات و پرداختن به مغبّجه و می‌مغان که او جش در شعرحافظ است، سرآغازش در شعر سنایی است.» (خرمشاهی، ۴۲: ۱۳۸۷)

برای درک بیشتر موضوع و تبیین نقش سنایی در غزل پارسی، به بررسی بهره‌مندی‌های مهم‌ترین شاعران غزلسرای ادبیات، یعنی حافظ، مولانا و عطّار از سنایی غزنوی خواهیم پرداخت.

ابتدا واژگانی را که حکیم سنایی وراد ادبیات عرفانی نمود:

میخانه و می

خیز یارا تا به میخانه زمانی دم زنیم وز نهیب تهمت می، ما زمانی دم زنیم (سنایی، ۹۵۹: ۱۳۸۸)

چاه زنخدان

دل برد آن دلارامی که در چاه زنخدانش هزاران یوسف مصر است پیدا در گریبانش (همان، ۹۵۷)

باده

چون گل همه تن بودی، تا بود چنین بود چون باده همه جان شد، تا باد چنین باد (همان، ۸۳۷)

خرابات

راه خرابات را جز به مژه نسپرد مرکب طامات را، زین هوس کم کنید (همان، ۸۷۹)

و اوج درخشش این واژگان در ابیات حافظ شیرین سخن:

میخانه

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند (حافظ، ۱۷۷: ۱۳۹۳)

می

بیا بیا که زمانی ز می خراب شویم مگر رسیم به گنجی در این خراب آباد (همان، ۹۶)

چاه زرخدان

ای دل! گر از آن چاه زرخدان به در آیی هر جا که روی، زود پشیمان به در آیی (همان، ۴۸۳)

باده

باده در ده چند از این باد غرور خاک بر سر نفس نافرجام را (همان، ۷)

خرابات

در خرابات مغان ما نیز هم، منزل کنیم کاین چنین رفته ست در عهد ازل، تقدیر ما (همان، ۱۰)

پس سنایی، واژگانی را به ادبیات تقدیم کرد که شاعرانی همچون: عطار، مولانا، عراقی و حافظ بسیار از آن‌ها بهره بردند و با استفاده در معانی گوناگون - گاه تمثیلی و گاه حقیقی - ابیات زیبا و جاودانه‌ای آفریدند.

و اکنون مقایسه‌ی تطبیقی اشعار از نظر ساختاری و مفهومی:

سنایی:

معشوقه بسامان شد، تا باد چنین باد کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین باد (سنایی، ۸۳۷)

مولانا:

معشوقه بسامان شد، تا باد چنین بادا کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین بادا (انجوی، ۳۰ : ۱۳۶۵)

سنایی:

آن رخ که شکر بود نهانش به لطافت اکنون شکرستان شد، تا باد چنین باد (سنایی، ۸۳۷)

مولانا:

زان خشم دروغینش، زان شیوه‌ی شیرینش عالم شکرستان شد، تا باد چنین بادا (انجوی، ۳۰)

سنایی:

آدمی شکل است، لیکن رسم آدم دور از او از هوای معرفت، او لاف کی ز آدم زند؟ (سنایی، ۱۵۸)

مولانا:

عالم همه دریا شود، دریا ز هیبت لا شود آدم نماند و آدمی، گر خویش با آدم زند (انجوی، ۱۷۰)

سنایی:

گر سنایی دم زند، آتش در این عالم زند این جهان بی وفا، چون ذره‌ای بر هم زند (سنایی، ۱۵۸)

مولانا:

گر جان عاشق دم زند، آتش در این عالم زند این عالم بی اصل را، چون ذره ها برهم زند (انجوی، ۱۷۰)

سنایی:

دی ناگه از نگارم، اندر رسید ناممه قالت رأی فؤادی، من هجرک القیامه (سنایی، ۱۰۱۲)

حافظ:

از خون دل نوشتم، نزدیک دوست نامه انّی رأیت دهرأ، من هجرک القیامه (حافظ، ۴۹۱)

سنایی:

گفتم که عشق و دل را، باشد علامتی هم قالت دموع عینی، لم تکفک العلامه (سنایی، ۱۰۱۲)

حافظ:

دارم من از فراقش، در دیده صد علامت لیست دموع عینی، هذا لنا العلامه (حافظ، ۴۹۱)

سنایی:

گفتم وفا نداری، گفتا که آزمودی من جرّب المجرّب، حلّت به النّدامه (سنایی، ۱۰۱۲)

حافظ:

هر چند کازمودم، از وی نبود سودم من جرّب المجرّب، حلّت به النّدامه (حافظ، ۴۹۱)

سنایی:

خواهی که خبر یابی، از خود ز نگار خود الّا ز وجود خود، بیـــــزار نباید شد (سنایی، ۸۵۸)

حافظ:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی، حافظ از میان برخیز (حافظ، ۳۳۶)

سنایی:

باز ماندم در بلایی، الغیث ای دوستان! از هوای بی وفایی، الغیث ای دوستان! (سنایی، ۹۶۱)

حافظ:

درد ما را نیست درمان، الغیث! هجر ما را نیست پایان، الغیث! (حافظ، ۹۶: ۱۳۹۰)

سنایی:

ساقیا! برخیز و می در جام کن در خرابات خراب آرام کن

آتَش ناپاکی اندر چرخ زن
خاک تیره بر سر ایّام کن (سنایی، ۹۸۱)
حافظ:

صبح است، ساقیا! قدحی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن
ز آن پیشتر که عالم فانی شود خراب
ما را ز جام باده ی گلگون خراب کن (حافظ، ۴۶۲)
حافظ:

ساقیا! برخیز و در ده جام را
خاک بر سر کن غم ایّام را (همان، ۸۵)
سنایی:

ای سنایی! دل بدادی، در پی دلدار باش
دامن او گیر وز هر دو جهان بیزار باش (سنایی، ۳۱۰)
عطّار:

ای دل! اگر عاشقی، در پی دلدار باش
بر در دل روز و شب، منتظر یار باش (عطّار، ۳۸۸: ۱۳۹۰)
سنایی:

من کی ام کاندیشه ی تو هم نفس باشد مرا؟

یا تمنّای وصال چون تو کس باشد مرا؟ (سنایی، ۷۹۷)
عطّار:

ای به عالم کرده پیدا، راز پنهان مرا
من کی ام کز چون تویی، بویی رسد جان مرا؟ (عطّار، ۱۳۸)
سنایی:

ساقیا! برخیز و می در جام کن
در خرابات خراب آرام کن (سنایی، ۹۸۱)
عطّار:

ساقیا! گر پخته ای می، خام ده
جان بی آرام راه آرام ده (عطّار، ۵۵۲)
موارد نامبرده تنها گوشه ای از نقش درخشان و انکارناشدنی سنایی در غزل پارسی است.

امیدوارم این پژوهش، پایه ای برای پژوهش های بیشتر و مفصّل تر درباره ی این شاعر و عارف بزرگ باشد.

نتیجه گیری

بدون شک، حکیم سنایی غزنوی، یکی از تاثیرگذارترین شاعران در غزل پارسی است که غزل سده‌های چهارم و پنجم هجری را از بند تکرارهای ملال‌آور اشعار عاشقانه‌ی «یکنواخت» و گاهی همجنس‌گرایانه رهاوند و جهانی نو که همان «شعر عارفانه» است، آفرید. با آفرینش شعر عارفانه، مضامینی نو به وجود آمد که ادبیات را نیز لباسی نو پوشاند.

این شاعر گرنامه‌ی، بیش از همه، بر سه غزلسرای بزرگ ادب پارسی، یعنی عطار، مولانا و حافظ تأثیر گذاشت که مقایسه‌ی تطبیقی بعضی از ابیات، بیانگر این موضوع است.

در هنگام پژوهش به نکته‌ای رسیدم که بر آن افسوس فراوان خوردم. آن نکته، این بود که در تقویم رسمی کشور، روزی برای بزرگداشت این شاعر حکیم و عارف در نظر گرفته نشده و ای کاش چنین نبود و نامِ نامیِ نامِ آورانِ فرهنگ سازِ میهنمان را بیشتر ارج می‌نهادیم...

منابع

- ۱- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۲، سبک‌شناسی شعر، چاپ نهم، تهران، فردوس
- ۲- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۷۱، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، چاپ دوازدهم، تهران، فردوس
- ۳- وزین‌پور، نادر، ۱۳۷۴، مدح داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی، چاپ اول، تهران، معین
- ۴- معزی، محمد بن عبدالملک، ۱۳۱۸، دیوان معزی، به اهتمام عباس اقبال، کتابفروشی اسلامیة
- ۵- خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۸۶، گزیده دیوان فرخی سیستانی، چاپ بیست و هشتم، تهران، صفی‌علیشاه
- ۶- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۳، از گذشته‌ی ادبی ایران، چاپ دوم، تهران، سخن
- ۷- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۸، حافظ‌نامه، ج ۱، چاپ هجدهم، تهران، علمی و فرهنگی
- ۸- سنایی، حکیم ابوالمجدود بن آدم، ۱۳۸۸، دیوان سنایی، به سعی و اهتمام: محمدتقی مدرس رضوی، چاپ هفتم، تهران، سنایی
- ۹- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۹۳، حافظ به سعی سایه، تصحیح هوشنگ ابتهج، چاپ هفدهم، تهران، کارنامه
- ۱۰- مولوی، جلال‌الدین محمد، ۱۳۶۵، مکتب شمس، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ دوم، تهران، علم
- ۱۱- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۹۰، دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ اول، قم، اندیشه و آریا
- ۱۲- عطار، فریدالدین محمد، ۱۳۹۰، دیوان عطار، تنظیم، بازخوانی و نظارت: جهانگیر منصور، شرح احوال عطار: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هشتم، تهران، نگاه